

« از ما فرهیختگان، تا شناخت »»

(دو یادداشتِ ناویراسته)

(I)

شرارت و رذالتِ اسلام، که من آن را به صفتِ -پسانه‌ی «قدسی-الهی» از «شرارت و رذالتِ بشری» دگرانگی می‌دانم، همواره در پوششی از «تزویر» و لعابی از «حق‌به‌جانبی»، جلوه‌گر می‌شود؛ و ازین‌رو، نهفته‌نیروی عظیمی برای گسترش و سریان در خود دارد؛ و به‌سرعت، و به‌همان‌اندازه، به‌مانندِ بُن و ریشه‌ی خود، به پوشیدگی، و خزیده‌وار، وامی‌دود...

افراد، گروهگان، و جوامعی که در میدان‌رسِ زخمانه‌های چرکینِ شرارت و رذالتِ قدسیِ الهی ایستاده‌اند (اگر "ایستاده" باشند!)، آن‌گاه که این کارکردِ مخوفِ اهریمنی را بشناسند نیز، بر لبه‌ی پرتگاهِ آرایش‌اند، تا چه رسد به ما امروزیان که اسلام را، به‌سفاهتِ محض، بازیچه-بزارکِ چارِ مفتیِ ریغونه‌نون می‌انگاریم؛ و خردمندوارِ ناجردانه، انگشت بر گوشه‌ای از پرهیب‌واره‌ی هیولا می‌نهمیم، که: اینک...!!^۱

(II)

سنجش‌ناپذیری، و برآشفتن از هرگونه خُردک‌نگرشی، یکی از بنیانی‌ترین، و به‌همان‌اندازه بانمودترین ویژگی‌های هیولایِ قدسیِ الهی‌ست. و این، به‌هیچ‌روی شگفت نیست؛ چراکه هیولا، خود را "معنایِ جهان"، "انگیزه‌ی هستی"^۲، و سرانجام "یگانه و فرمانروا"ی آن می‌داند، یا چُنین می‌انگارد؛ و ازین‌روی، هرکترین سنجه و خردک‌نگرشی، خدشه‌ای‌ست که کَلِیتِ بنایِ قدسیِ وی را به‌آماج گرفته می‌نماید. و هیولا برای آن، پاسخی جز مرگ نمی‌شناسد؛ که: مرگ در برابرِ مرگ!

اینک، چگونه می‌توانم دعوی کنم که کافر شده، از اسلام بیرون آمده، و به آگاهی رسیده‌ام، امّا در برابرِ سنجش و خردک‌نگرشی، هیولاوار برآشوبم؛ و به تیرهایِ خشم و کین، سنجارِ خرد بشکنم؛

آن چنان که سنجش گر و خردک نگرش من، تنها از آن روی هنوز دم بر آورد و باشنده‌ی کوی خاموشان
نگشته باشد که توان مرگاندن وی را نداشته‌ام!؟

افسوس!

افسوس که جز پوستان واری از هیولا را شناخته‌ایم،

ما:

این کافران آگاه!

این فرهیختگان!

نه، نه...!

بل، این ما:

سرچگیلان دعوی و گزافه!^۳

ما نابیختگان!^۴

م. سهرابی

<http://fardayerowshan.blogspot.com>



پابگ:

^۱ یک‌شنبه، ۲۹ آبان‌ماه ۱۳۹۰، ۲۰ نوامبر ۲۰۱۱.

^۲ درنگ کنید بر -از جمله-: «اول ما خلق الله نوری [نفسی]».

^۳ چغیل، در فارسی گونه‌ی طبس گیلکی، به گونه‌ای ویژه از غربال درشت‌روزن گفته می‌شود که از آن در برداشت محصول غلات استفاده می‌شود؛ در بیختن و جداکردن آخرین بازمانده‌ی دانه‌ها، از پاره‌های درشت و خرد نشده‌ی ساقه‌ها.

سرچگیل و سرچگیلی، به آن پاره‌های درشت گفته می‌شود که در چغیل برجای می‌ماند (نخاله، ...)

و «سرچگیلی» به‌وجه مجاز، به گونه‌ی صفت برای برخی از افراد بنی نوع آدم نیز کاربرد دارد: سرکندناشده، نخاله، هرز،

به‌هیچ‌کار نیامد!

^۴ دوشنبه، ۱۹ دی‌ماه ۱۳۹۰، ۹ ژانویه ۲۰۱۲.